

اول شهید آل ابوطالب در روز عاشورا

۱۰ آبان ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۵۹

بار الها! بر این قوم، گواه باش که به جانب ایشان، نوجوانی رهسپار است که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه اترین مردم به پیامبرت محمد (صلی الله علیه وآله) است و ما، هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت بودیم، به چهره او می‌انگریستیم.

اول کسی که از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روز عاشورا آماده نبرد شد، علی اکبر فرزند امام حسین (علیه السلام) بود. او زیباترین و خوشخوترین مردم زمان خود بود که از عمر شریفش، نوزده یا هیجده یا بیست و پنج بهار مآگذشت. او اول شهید آل ابوطالب در روز عاشورا بود که خدمت پدر آمد و اذن میدان خواست و امام اجازه داد و چون رهسپار میدان شد، امام حسین (علیه السلام) با ناامیدی بر او نگریست و اشک، از دیدگان مبارکش جاری شد.

خوارزمی مآگوید: چون امام حسین (علیه السلام) او را دید که رهسپار میدان است، صورت بر آسمان داشت و عرض کرد: بار الها! بر این قوم، گواه باش که به جانب ایشان، نوجوانی رهسپار است که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه اترین مردم به پیامبرت محمد (صلی الله علیه وآله) است و ما، هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت بودیم، به چهره او مآانگریستیم. خدایا! برکات زمین را از اینان، باز دار و ایشان را سخت پراکنده و پاره پاره ساز و به راههای گوناگون، بیفکن و والیان را هرگز از آنان راضی مدار که آنان، ما را خواندند تا یارلمان کنند. چون پاسخ دادیم ستم کردند و ما را کشتند. سپس به عمر سعد ندا داد: خدا نسلت را قطع کند و کارت را بلربرکت سازد و پس از من، کسی را بر تو بگمارد که در بسترت بکشد. به همان لسان که نسل مرا قطع کردی و حرمت پیوند مرا با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)، نگه نداشتی. سپس با صدای رسا تلاوت فرمودند: حقا که خدا، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان برگزید. ذریه ای که برخی از نسل برخی دیگرند و خدا، شنوا و داناست.

پس علی اکبر (علیه السلام) بر آنان، یورش برد و این را رجز مآخواند:

أنا علی بن الحسین بن علی

نحن وبيت الله أولى بالنبی

والله لایحکم فینا ابن الدعی

أطعنكم بالرّمح حتّى ينثني!

أضربكم بالسّيف حتّى يلتوى

أضرب غلام هاشمیّ علوی

منم علی، فرزند حسین (علیه السلام) فرزند علی (علیه السلام)، که ما - سوگند به خانه خدا - به پیامبر اکرم نزدیکترینیم. به خدا سوگند! هیچ ناپاک سرشتی، در ما خاندان نور و نبوت حکم نراند. با این نیزه، آن قدر بر شما ناکسان زخم افکنم تا کج شود. در حمایت پدرم با این شمشیر - چونان ضربت نوجوان هاشمی علوی - ، شما را سخت درهم کوبیم.

پس آنچنان دلاورانه با کوفیان، جنگید که از بسیاری کشتگان، به ضجه افتادند! او با تشنگی که داشت، صد و بیست نفر را کشت. سپس در حالی که زخمهای بسیار برداشته بود، به سوی پدر برگشت و گفت: پدر جان! تشنگیم کشت و سنگینی سلاح، توانم را برد. آیا آبی هست تا بر دشمنان نیرو گیرم؟ پس امام حسین (علیه السلام) گریست و فرمود: فرزندم! بر محمد (صلی الله علیه وآله) و بر علی (علیه السلام) و بر پدرت، گران است که ایشان را بخوانی و پاسخت ندهند و به دادشان طلبی و به فریادت نرسند. فرزندم! زبانت را پیش آر. پس آن را مکید و انگشتر خود را به او سپرد و فرمود: این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد دشمن برگرد که بزودی، جدّت با جامی سرشار از نوشیدنی - که پس از آن، هرگز تشنگی نیابی - تو را سیراب کند. در روایتی آمده است که امام حسین (علیه السلام) فرمودند: فرزندم! زمانی کوتاه نیز بجنگ! چه زود است جدّ خود محمد (صلی الله علیه وآله) را دیدار کنی، تا با قدحی لبریز از نوشیدنی - که پس از آن، هرگز تشنگی نیابی - تو را سیراب کند.

همچنین ابوالفرج، از امام باقر، او از امام سجّاد (علیهما السلام) نقل کرده که فرمود: اولّ شهید آل ابوطالب که در رکاب حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، فرزندش علی اکبر (علیه السلام) بود. سعید بن ثابت گفته است: چون علی بن الحسین (علیه السلام) به میدان رفت، اشک امام جاری شد و عرض کرد: بارالها! تو خود بر این قوم، گواه باش که به جانب ایشان، نوجوانی رهسپار است که شبیه اترین مردم، به رسول خداست. علی اکبر سخت بر آنان حمله کرد و پس از مدتی، به سوی پدر بازگشت و عرض کرد: پدر جان! تشنگی! امام فرمود: محبوب دلم! صبر کن، بزودی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با جام خود، سیرابت مملکت کند. علی اکبر (علیه السلام) پی در پی حمله مملکت کرد تا تیری به گلویش نشست، آن را شکافت و او، در خون خود غلتید و ندا داد: پدر جان! بر تو باد سلام. اینک این جدّم رسول خداست که به تو سلام می آرساند و مملکت فرماید: زود به سوی ما بشتاب. سپس آهی کشید و از دنیا رفت.

در برخی منابع آمده است که: علی اکبر (علیه السلام) به میدان برگشت و حمله کرد و این رجز را خواند:

الحرب قد بانث لها حقائقاً

وظهرت من بعدها مصادقاً

والله ربّ العرش لا تُفارقاً

جموعكم أو تغمد البوارقُ

حقایق جنگ، آشکار گشت و پس از این نیز گواهان راستی آن، نمودار شوند. سوگند به خدایی که پروردگار عرش است. از نبرد با سپاهیان انبوه شما، فاصله نگیریم تا شمشیرها در غلاف شوند.

پس علی اکبر (علیه السلام) سخت و پیگیر، جنگید تا دویست نفر را کشت. سپس منقذ بن مرّه عبدی، از کمین جست و چنان بر فرق آن بزرگوار زد که بر زمین افتاد و دشمنان، گردش را گرفته و با شمشیر بر او مَلَزَدند. سپس ناتوان شده، سر خود را روی یال اسب نهاد و اسب وحشت زده، او را به سوی سپاه دشمن برد و آنان، با شمشیرهای خود او را قطعه قطعه کردند و چون آخرین لحظاتهش فرا رسید، ندا داد: پدر جان! اینک، این جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است که با قدح سرشار خود، مرا شربتی داد که پس از آن، هرگز تشنگی نیابم و مَلَفَرماید: بشتاب! بشتاب! که برای تو نیز جامی، فراهم است. پس ناله امام حسین (علیه السلام) برخاست و فرمود: خدا بکشد، قومی را که تو را کشتند. فرزندم! اینان چه بسیار، نسبت به خدا و هتک حریم رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، گستاخ گشته‌اند.

همچنین حمید بن مسلم گفته است: گویا بانویی را مَلَدیدیم که همچون آفتاب درخشان، شتابان از خیمه لها بیرون آمده، فریاد می زد: ای محبوب دلم! میوه قلبم! نور دیده‌ام. پرسیدم که او کیست؟ گفتند: زینب دختر علی (علیه السلام) او آمد و خود را بر جسد بلجان علی اکبر (علیه السلام) افکند و سخت گریست. سپس امام حسین (علیه السلام) آمده، دست خواهرش را گرفت و به خیمه لها، برگرداند و رو به جوانان خود کرد و فرمود: برادر خود را بردارید. آنان علی اکبر (علیه السلام) را برداشته، آوردند تا در خیمه ای که رو به روی آن، نبرد جریان داشت به زمین نهادند. ابومخنف گفته است: سپس امام حسین (علیه السلام)، سر فرزند خود را به دامن گرفت و خون از چهره او پاک کرده، می بُوسید و مَلَفَرمود: فرزندم! تو از رنج و اندوه دنیا، آسودی و به روح و ریحان رسیدی و پدرت، هنوز در دنیاست و چه زود است که به تو پیوندم. قندوزی گفته است: امام فرمود: فرزندم! خدا کشندگان تو را از رحمت خود، دور کند. اینان چه بسیار نسبت به خدا و هتک حریم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گستاخ آند و اشک دیدگان امام حسین (علیه السلام)، جاری شد و شیون بانوان برخاست. پس امام ایشان را ساکت کرد و فرمود: آرام شوید که گریه لها پیش رو دارید.

منابع:

١-امين، اعيان الشيعة، ج ١: ٦٠٧.

٢-خوارزمي، مقتل الحسين، ج ٢: ٣٠.

٣-علامه مجلسي، بحار الانوار، ج ٤٥: ٤٢.

٤-طبري، تاريخ الطبري، ج ٣: ٣٣١.

٥-شيخ مفيد، الإرشاد: ٢٣٩.

٦-ابي مخنف، مقتل الحسين: ١٢٩.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/٣١٩٩٩/عاشورا-روز-لابوطالب-آ-شهيد-ل-او>